



و تعدی نمی توانست کرد، شعر :

نکردی هیچ آب از بباد فریاد

قبای گل نگشتی پاره از باد

آخر الامر به کمال دولت و اقبال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و

باد بروت او از حدّ در گذشت و به نقیر و قطمیر با رعایا و برابا مضایقه نموده

شیوه ظلم و عدوان او رواج یافت. چون حرکات ناشایست و افعال نابایست او

[۱۴۸ الف] از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه

جان او گشت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در وقتی که سپاه سبزه و لاله متوجه

دشت و کوه گردید، شعر :

۱۰

بر خواست به عزم گشت لاله

شد عازم کوه و دشت لاله

زیبنده تاج و سریر از مقر سلطنت روز افزون به جانب مازندران بهشت نشان

نهیضت فرمود، مقارن آن شخصی از اهل اعتبار که قابلیت جلوس مجلس خسرو

سکندر آیین داشت از جانب یزد آمده به عز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردید.

۱۵ پس از روزی چند در خلوتی پادشاه عدالت دستگاه حکایتی که دافع ملالت تواند

بود ازو استنطاق نمود و چون او میل خاطر پادشاه را به جانب عجزه و مساکین و

رفع ظلم و زیادتی ظلم از بیچارگان معلوم داشت صورت احوال نواب و کتّاب هر

بلاد و دیار خصوصاً یزد را به تقریر دلپذیر بر لوح ضمیر همیون نگاشت و گفت

۲۰ که تمامت اموال آن ملک را وزیر به قبضه تصرف در آورده و ملازمان او ابواب

ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده، شعر :

گشاده بر خلائق دست بیداد

ز دست ظلم او عالم به فریاد

به چرخ از ناله بیدادش آهنگ

ز بارش قامت مظلوم چون چنگ

و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند رونق مهم اهل هنر [۱۴۸ ب]

در کم و کاست افتاده و این قطعه که از نتایج طبع عندلیب گلستان سخنوری خواجه

۵ غیاث‌الدین علی نقشبند یزدی بود بر خواند ، **قطعه:**

ایا شاه بخشنده دادگر

مبخشای بر هر کجا ظالمیست

خصوصاً به غازی که در شهر یزد

به هر خانه از ظلم او ماتمیست

بود رحم نیکو نه با او ولی

۱۰

که رحمت برو ظلم بر عالمیست

و در همان ایام غازی بیک به جهت تنقیح محاسبه به اردوی معلی آمده در

فرح آباد بهشت بنیاد به عز تقبیل بساط خلافت مشرف گردید و در دفتر خانه همیون

محاسبه ایام عمل خود را با مستوفیان عظام چنانچه باید و شاید مفتوح نموده یک

۱۵ دینار از وجوهات سرکار خاصه شریفه در نزد او باقی نیامد و حقیقت آن به عرض

اقدس رسید . چون خاطر خطیر پادشاه هفت کشور از جانب او غبار آلود بود به

جایزه و جلد و سرافرازی نیافت . بعد ازان روزی پادشاه ستوده مآثر بر زبان گوهر-

بار فرمود که وزیر عدالت شعار ما را به جهت اخراجات عمارات فرح آباد مبلغی

در کار است، باید که از بابت وجوهات تحویل خود مبلغ دوازده هزار تومان فرود

۲۰ آوری . غازی بیک زبان به ثنای شاه جهان بخت گشوده گفت ، **بیت :**

شها بخت و جاه تو پاینده باد

مه و سال میمون و فرخنده باد

چیزی از وجوهات دیوان متوجه من نیست [۱۴۹ الف] و از بابت سال آینده

دسترس نی ، خاقان گیتی ستان فرمود که به سر عزیز ما که زر موجود و همراه

نداری؟ غازی بیک بنا بر آنکه، شعر :

کسی را که دولت بگردد ز راه

به راهی شتابد که افتد به چاه

- قسم به خاک پای خسرو آفاق یسار نمود و در آن باب مبالغه بسر حد افراط رسانید. در همان شب خواجه سرایی که محرم حریم خاص وزیر بود به عرض اشرف رسانید که مبلغ دوازده هزار تومان تبریزی در صندوق گذاشته با خود دارد. خسرو فریدون فردیگر از آن ممر چیزی نفرمود، لیکن او را طلب داشته سخن بدگویان و حقیقت سلوک او با درویشان یزد اظهار فرمود، بیت :

بر آورد سر مرد بسیار دان

- ۱۰ چنین گفت با خسرو کردان

مرا چون بود دامن از جرم پاک

ندارم ز خبث بداندیش پاک

- هر چند خاطر انور خسرو - کندر تمکین از رهگذر او غبار آلود بود در آن وقت مصلحت در اظهار غبار نقار و سیاست او ندیده بهمان مهم او را به جانب یزد روانه فرمودند و متعاقب از ملازمان سرکار خاصه غضنفر بیک نام جوانی را که اگر مردم دیده در شب تار روی او بدیدی گمان بردی که مگر صبح صادق از افق شرق طالع گشته و اگر دیده مردم در پرده ظلام نظر بر عارض زیبای او افکندی پنداشتی که آفتاب جهانتاب [۱۴۹ب] ازورای حجاب ظاهر و لامع شدی، رخساری چون گل سیراب و خطی چون سنبل تر پر پیچ و تاب، گوئی نقاش حکمت پرده ابداع دایره ای از عنبر تر بر صفحه عذارش کشیده یا به نزهت دهقان قدرت سبزه دلگشای از نواحی چشمه حیاتش دمیده، شعر :

چو گان ز مشک بر مه تابان کشیده‌ای

مه را چو گوی درخم چو گان کشیده‌ای

آن خط سبز فام که خضر است نام او

خوش بر کنار چشمه حیوان کشیده‌ای

به جانب یزد فرستادند که غازی بیک را از فضای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و موات رساند و اموال و جهات و سایر مستملکاتش را واصل دیوان گرداند. بیچاره غضنفر بیک چون بدان خطه رسید به زرو گوهر غازی بیک فریفته به صحبت و عشرت مشغول گردید و با جوانی زیبا روی مشکین موی، سرو بالای ماه سیمای شیرین زبان باریک میان که ترک خطایی از چین زلفش چون سنبل درپیچ و تاب بود تعشق آغاز نهاد، سلطان محبت ملک دلش را به استیلائی عشق فرو گرفت، و عقل که کدخدای خانه بدنست رخت رحمت بر بست. و از وقتی که جمشید خورشید به شبستان خانه مغرب می خرامید و مشاطه قدرت عروسان کواکب را بر منظره سپهر گوهر نگار به جلوه [۱۵۰ الف] در می آورد تا محلی که فراش صبح صادق دامن خیمه افق را چون حجاب شرم و نقاب آزر بر می داشت بساط عیش گسترده جامهای شراب ارغوانی در می کشید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر گرفته کام دل ازو حاصل می کرد، شهر :

چو جان و تن پیوستند ازان سان ۱۵

که جان ازتن نشد فرق و تن ازجان

از هبوب صرصر این خبر شعله خشم خسرو آفاق اشتعال پذیرفت و یکی از قوریساولان را که به غایت سفاک و خونریز و بسیار بی باک و فتنه انگیز بود و به قساوت قلب و قلت رحم موصوف و به شدت مهر و عدم حلم معروف، مثنوی :

ز خونریز هرگز نمی داشت بیم

ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم ۲۰

روانه فرمود که به دهره قهر سراپستان مملکت بدن وزیر را باغبان آسا از نهال وجود پردازد.

## ذکر انهدام بنای زندگانی غازی بیک و غضنفر بیک

به تقدیر ملک اکبر

گویندگان این قصه عبرت بخش چنان بر زبان آورده اند که بعد از ورود قوریساول به خطه یزد غضنفر بیک را که میوه عنفوان شباهش نورسیده و سبزه گلستان جمالش تازه دمیده و هنوز از باغ زندگانی بر نخورده و از جویبار جوانی تمتعی نیافته بود [ب ۱۵۰] به خنجر بی رحمی دست و پا برید و آن جوان سه روز در چهار سوق شهر زنده افتاده آنگاه وداع جان نازنین نمود، و غازی بیک را به سلاسل و اغلال کشیده هر روز از وقتی که غراب سیاه بال شب روی به آشیانه غروب نهاده خیل ستارگان بنات النعش می کشتند تا هنگامی که زمانه در عصیت کشتگان کسوت سو کواری می پوشید در چهار سوق شهر سرنگون آویخته با سگ شکنجه می نمود. غازی بیک چون نزدیک به آن رسید که به زخم چنگال عقاب عقوبت در پنجه هلاکت افتد با خود خطاب نمود که عمری در بزرگی و تنعم و راحت گذرانیده و شام اوقات شباب را به صبح ایام شیب رسانیدی و روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و امالی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انجا گرفت، **قطعه:**

۱۵

بسان پشت کمان گشته پشت من زان روی

که تیر عمر گرانمایه در گذشت ازشت

به پای خاستنم<sup>۱</sup> مشکل است و می گوید

زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست

و مدت چند سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده صبح نشاط و ایام شباب در خدمت فرمانفرمای جهان بشام غم انجام شیب رسانیدی. آخر الامر [الف ۱۵۱] سپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نموده اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به ساحل نجات نتوان انداخت باری نواب و گماشتگان و صاحب جمعان سرکار پادشاهی و فرزندان و متعلقان و تحویلداران

خود را از آتش خطاب و عتاب و بوته عذاب می توان رها کنید، اولی و انسب آنست که دفاتر مظالم به آب شفقت و مرحمت شسته گردد و آنچه در نزد هر کس هست احدی بر آن اطلاع نیابد تا آن بیچاره با فرزندان به رفاه حال روزگار گذرانند و تو نیز از ثواب بهره مند بوده باشی، چنانچه شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فرمود، شهر :

کسی خسبد آسوده در زیر گل

که خسبند از مردم آسوده دل

زرو نعمت اکنون به دوکان تست

که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

و به دانه درم و دینار مرغ دل قور یساول را صید نموده آنقدر مهلت خواست

۱۰ که فرزندان و متعلقان را در خلوتی طلب داشته رسم وداع و طلب رضا حاصل

نماید. چون این معنی دست داد از ایشان التماس نمود که تمامی دفاتر سابق و

لاحق چه از سرکار خاصه شریفه و از سرکار خود با تمامی اسناد و تمسکات باب

[۱۵۲ب] مرحمت شست و شوی دهید و این راز سر بسته پیش احدی لب مگشایید.

ایشان همان روز حسب الفرموده عمل نمودند. چون پرتو شعور قوریساول بر آن

۱۵ تافت آتش در نهادش افتاده فرمود تا غازی بیک را پوست کنند و پوستش پر گاه

کرده به خانه چشمهایش دو مهره نصب کردند، و به دستور اقتدار آن آصف بی اختیار

را رخت پوشانیده بر مرکب باد رفتار سوار نموده به خدمت فرمانفرمای جهان برد.

از غرایب اتفاقات «پوستش پر گاه باید» (۱۰۱۳) سال تاریخ این واقعه عبرت بخش

است.

۲۰ ذکر اقتدار محمد زمان بیک در خطه یزد و بیان وزارت

اودر آن ملک

چون نهال دولت غازی بیک از تند باد قهر شاهی بیک زمان منطقی گردید و

نسیم دولت خسروی بهار زندگانی آن سالک طریق ظلم و عدوان را به خزان مرگی

مبدل گردانید محمد زمان بیک برادر او را که دران اوان به وزارت خطه کاشان

قیام داشت منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده عنان اهتمام به سوی انتظام احوالش تافت و وزارت و حکومت بلاد یزد را علاوه [ ۱۵۳ الف ] منصب کاشان گردانیده مقرر داشت که وزیر عدالت کیش در سالی شش شهر در شهر کاشان و تتمه در یزد به خدمت سرکار پادشاهی و فیصل قضایای کافه برایا قیام داشته باشد، و آن جناب حسب الفرموده به ضبط امور ملک و مال و سرانجام کلیات و جزئیات<sup>۵</sup> مهمات پرداخته در آبادانی الکا و ترفیه حال رعایا و تمهید بساط عدل و احسان سعی تمام می نمود.

در شهر سنهٔ خمس و عشر بعد الف در اوایل فصل بهار که خسر و ثوابت و سیار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت به منازل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه به بساتین و مرغزار نهاد پادشاه سعادت مند به ارادهٔ ۱۰ سیر و شکار مازندران بهشت توأمان از مقر سلطنت در حرکت آمده چون رایات جاه و جلال به حوالی کاشان رسید گل تمنای ساکنان آن خطه در چمن امیدشکفته گشت و شجرهٔ مقصود همگنان به ثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح و سرور از طرب-خانهٔ ناهید در گذشت. اشراف و اعیان به لوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا [ ۱۵۳ ب ] و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطهٔ جنت قرین قیام و اقدام ۱۵ نمودند و تمامی اسواق و داکین را به دیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ آرایش دادند و زینت شهر را غیرت کارخانهٔ چین ساخته جواهر اخلاص و دعا بر طبق عرض نهادند. مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف به عواطف نامتناهی الهی به آن بلدهٔ طیبه در آمده فضای آن ملک مانند فردوس اعلیٰ نصارت یافت. و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلچی به آستان سلطنت آشیان آمده به سعادت تقبیل قسوایم ۲۰ سریر سپهر سلطنت مستسعد گشت. آیین ابتهاج در مزاج همیون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته به سرانجام اسباب طوی و چراغان اشاره فرمود. و کلای عظام با امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق نماید به تقدیم رسانیدند.



در شبی که مجلس عیش و کمرانی انعقاد یافته پادشاه صاحب تأیید بر تخت  
 بخت و سرافرازی بر آمد و جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان  
 زهره جبین دایر گردید و مغنیان خوش آواز به الحان بهجت افزای نقش غم از  
 لوح خواطر می ستردند و سازندگان [۱۵۴ الف] نغمه پرداز به نوای چنگ و قانون  
 ۵ علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون می بردند، **مثنوی** :

مغنی در مقام دل نوازی      به آهنگ دعای شاه غازی  
 کشید از دل نوای روح پرور      برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر  
 ز لحن دلگشای عود و قانون      نشاط می پرستان گشت افزون

در چنان وقتی محمد زمان بیک وزیر به گفتن سخنی که قابل آن مجلس نبود  
 ۱۰ دلیری نمود. از شنیدن آن نایره غضب قیامت لهب پادشاه غضنفر صولت اشتعال  
 یافته به شکستن دندانهای او امر فرمود. فرمانبران همان زمان به ضرب پتک  
 آهنگران تمامی دندان طمع وزیر نادان را شکستند. اگرچه در آن وقت رقم  
 عزل بر صفحه عمل وزیر کشیده نگشت، لیکن از نظر اعتبار افتاده پس از انقضای  
 اندک زمانی نامش از جریده ارباب اعتبار ساقط گردید.

### بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل

بعد از آنکه دست تقدیر بساط حکومت محمد زمان بیک را برچید خواجه  
 ابراهیم خلیل به منصب جلیل القدر وزارت خطه یزد مقرر گشته بدان ملک شتافت و  
 از روی راستی در امر مزبور [۱۵۴ ب] قیام نموده آن ملک را معمور گردانید و کار  
 به جایی رسانید در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت که عقل  
 ۲۰ خرده دان انگشت تعجب به دندان گرفته حیران ماند. بی شایبه تکلف شیوه وزارت  
 قبایی بود بر بالای او زبینه و شیمه حکومت خلعتی بود قامت قابلیتش را بر ازنده.  
 اما چون بر ساقه دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن وزیر عدالت شعار را امان  
 نداد و بعد از چندی رقم عزل بر صفحه عملش کشیده اختلال به احوال ملک و مالش  
 راه یافت.

## ذکر مجملی از احوال خواجه محمد امین شوره بیز خراسانی و کیفیت سلوک او با اکابر و اهالی

مولد و منشأ خواجه محمد امین بجزستان است که داخل قصبات ولایت خراسان است و در اوقات شباب و اوان جوانی، بیت :

به دور شاه عباس جوان بخت

که زبید آسمانش پایه تخت

چند گاهی در دفترخانه [ ۱۵۵ الف ] همیون به تحصیل علم سیاق مشغولی کرده فی الجمله مهارتی در آن بهم رسانید و به خدمت آستان سلطنت آشیان خاقان گیتی ستان رسیده منظور نظر عنایت و مرحمت گردید و وزیر خطه یزد گشته

پایه قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خاقانی نسبت به او بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی آن بلده دخل کردن گرفت.

بدان ای طالب احوال هر کس که خواجه محمد امین شخصی بود بغایت منقلب الاحوال و مختلف الاقوال، علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا، و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناش هویدا،

شعر :

دماغی داشت از افیون مشوش

از آنرو قول و فعلش بود ناخوش

[ ۱۵۵ ب ] زطور عقل فعلش دور بودی

ز قولش راستی مهجور بودی

گاهی برمسند حکومت و ابهت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعظیم ننمودی  
و احیاناً جهت اندک نفعی کمال تملق به رئیس دیهی کردی. در مجلس شریف اکابر و اهالی بی دهشت تکیه نمودی و بجز اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی. اما در منع از ارتکاب منهیات لوازم سعی به جای آوردی.

مشکلاترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت آن جناب به مثابه ای غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفه ای لایق و تبرّکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است . چون چند سال بدین حال گذشت او نیز حسب فرمان [۱۵۶ الف] خاقان وافر احتشام از آن عمل معزول گردید و مدتی در اردوی معلی بجهت تنقیح ایام عمل سابق گرفتار بود و بواسطه غلبه الم فراوان مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت . اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدنش استیلا یافت و در آن حین ناگاه ابویحیی به خدمتش رسید و روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید ، **مثنوی :**

درین ره خواه سلطان خواه درویش ۱۰

به آخر عقبه مرگی آیدش پیش

درین بستان که جای خرمی نیست

گیاهی بی بقا تر ز آدمی نیست

**نورا محمدا** که در اوایل ایام وزارت غفران پناه میرزا محمد شفیع در خطه جنت صفات یزد به امر وزارت آن جناب اشتغال می نمود و لدارشد خواجه عهد امین بود . بعد از چندی که در کمال عیش و طرب و در نهایت فرح و سرور به آن شغل اقدام داشت فی شهر سنه سبع و خمسین و الف علم عزیمت به جانب دیار آخرت برافراشت .

### [۱۵۶ ب] خواجه شهابی کرمانی

از آده یزادگان دارالامان کرمان بود و آباء و اجداد او در آن ولایت فی الجملة اعتباری داشته اند و پیوسته از جانب حکام و وزرا به امر تصدی و ممیزی علم اعتبار جولان می داده اند . ۲۰

چون خواجه شهابا به سرحد رشد و تمیز رسید به کسب علم سیاق اشتغال

نموده مهارت تمام بهم رسانیده کمر ملازمت خوانین آن ملک بر میان بست، و بعد از آنکه چند سال به خدمات مناسب قیام نموده مالک ملک و مال شد پای در وادی غربت نهاده به اردوی معلی شتافت و به دستگیری طالع و خدمات پسندیده پرتو آفتاب عنایت خاقان فریدون حشمت سکندر شوکت دارامکان، **نظم** :

خسرو جمشید جام و داور دارا علم

شاه کیخسرو حشم سلطان اسکندر بقا

[۱۵۷ الف] سرور عالی نسب دین پرروالی حسب

آفتاب اوج شاهی سایه لطف خدا

- اعنی سلطان اعظم و خاقان اعظم پادشاه گیتی پناه سمی عم حبیب الله المؤید من عند الله ابوالمظفر ابوالمنصور شاه عباس ماضی بهادر خان از مطلع مرحمت نامتناهی ۱۰ طالع شده بر وجنات احوالش تافت و به منصب جلیل المرتبه [وزارت] خطه فردوس نمای یزد معزز و مفتخر گردیده پای بر مدارج اعتبار و اقتدار نهاده بدان ملک شتافت و در کمال استقلال با امر مزبور قیام و اقدام نمود. چون چندی بر آن گذشت و زمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت چون استحقاق آن منزلت در آن عزیز نبود نسبت به رعایا و زیردستان سلوک ناپسند پیش گرفت و با عجزه و ۱۵ دهقانان به نقیر و قطمیر [۵۷ ب] مضایقه نمود و مع هذا کماینبغی از عهده ضبط مال سرکار خاصه شریفه بیرون نمی توانست آمد، لهذا خلل فاحش به احوال ملک و مال راه یافت. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان عدالت گستر رسید رقم عزل بر صفحه عمل وزیر کشیده اختر جاه و جلال دستور نادان به سبب بی مایگی<sup>۱</sup> دانش روی به مغرب زوال آورد و مدتی در اردوی معلی به جهت تنقیح ۲۰ محاسبات توقف داشت تا آنگاه که رخت بر راحله فنا بسته روانه بلاد عقبی گشت.

گفتار در ذکر احوال هر رحمت پناه میرزا حسن علی  
اصفهانی و بیان وزارت او در بلدة یزد  
فردوس نشان

بر صحیفه خاطر ارباب ستوده مآثر روشن و مبرهن خواهد بود که آن جناب  
وزیری بود به متانت عقل مشهور و به اصابت رای معروف و مذکور، رقم کلمک  
دلپذیرش فتح نامه روزگار و اثر فکر شهر آرایش کارساز ارباب دین و دولت، از  
خامه خضر خاصیتش اصحاب عز و شرف را ماده حیات افزا، نظم :

کلمک تو بارک الله بر ملک دین گشاده

[۱۵۸ الف] صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی

مشارالیه از اشراف و اعیان قریه نصر آباد من اعمال دارالسلطنه اصفهان  
جنت نشان بود و به وفور قابلیت از مستعدان امصار و بلدان گوی مفاخرت می ربود.  
چون در جامه خانه غیب لباس دولت بر بالای والای او دوخته شده و از دیوان  
موهبت الهی رقم وزارت خطه یزد به اسم او صورت ثبت یافته بود در زمان خجسته  
فرجام خاقان گیتی ستان، شعر :

سروری کز فر عدلش بست آیینها زمین

قیصری کز نور رایش داشت آیتها زمان

بدان منصب ارجمند معزز گردیده و مدتی متمادی در کمال نصفت و عدالت در آن  
ملك استقلال داشت و یکسرموی پای از جاده عدل و انصاف بیرون نگذاشته در فیصل  
مهمات عجزه و رعایا دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت نمی کرد و با چنان شغل و عملی  
اوقات صبح و شام به عبادت ملك علام جل ذکره صرف می نمود، و بعضی از اوقات  
خجسته ساعات را صرف نوشتن کلام الله مجید می کرد و بعد از اتمام خالصاً مخلصاً  
بر مساجد و اماکن [۱۵۱ ب] متبر که وقف می نمود و حال تحریر که دو سنین از سنه  
ثمانین و الف گذشته قرآنی بخط آن جناب در «مسجد جامع میرچقماق» هست  
که عباد الله از تلاوت و قرائت آن بهره مند می گردند.

هرچند که ابتدای ایام وزارت دستور عدالت آیین بر مسود اوراق پوشیده بود اما انتهای عمل او که سنهٔ احدی و ثلثین و الف هجریه بود ظاهر گردید.

مشهورست که در زمانی که جناب میرزا حسن علی در خطهٔ یزد بر مسند وزارت تمکن داشت حسب فرمان خاقان گیتی ستان یکی از یوزباشیان عظام به امر داروغگی آن مملکت مقرر گردید و چنانچه شیوهٔ بعضی از ارباب اقتدارست دست تطاول به مال رعایا و عجزه دراز کرده در عرض اندک زمان مبلغی خطیر به سبب اندک جریمه به علت ترجمان گرفت ، و بنا بر آنکه حسب الحکم قضا جریان و استمرار مبلغ یکصد تومان در وجه داروغگان مقرر است وزیر عدالت تمکین این رباعی در رشتهٔ نظم در آورده به عرض خاقان و افراحتشام رسانید ، شعر :

۱۰ شاها احوال یزد بد می گذرد

ظلم ظالم بسی ز حد می گذرد

در شش ماه اول از دو صد هم بگذشت

در مجلس شاه حرف صد می گذرد

چون حقیقت حال بر خدام آستان جاه و جلال ظاهر گشت رقم عزل بر

۱۵ صفحهٔ عمل حاکم کشیده مؤاخذه گردید . متوطنین و کافهٔ برابرا در سایهٔ عدالت

شاهنشاهی آرامش یافته زبان بادای این مقال گشودند ، شعر :

یارب این پادشاه کشور گیر

خسرو تاج بخش چرخ سریر

تا ابد باد در جهان منصور

۲۰ چشم بد از جمال جاهش دور

### ذکر وزارت میرزا عنایت الله اصفهانی

مشارالیه نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت الله مال میری اصفهانی بود و مدتها به

امر وزارت مهرداد قیام داشت . در شهورسنهٔ اثنی و ثلثین و الف موافق تنگوزئیل

به منصب وزارت خطهٔ یزد سر بلند گردیده بدان ملک شتافت و در همان چند روز

اول فیما بین او و داروغه آنجا مناقشه و گفتگو بهم رسیده به جنگ و جدال انجامید . وزیر به اراده شکوه داروغه به اردوی معلی رفته خود معزول گردید و در اواخر همان سال که خسرو گردون احتشام عراق عرب را فتح فرموده رایات جاه و جلال متوجه نجف اشرف بود میرزا عنایت الله در عرض راه مریض گشته متوجه سفر عقبی گشت . نعش او را به کربلای معلی برده در حایر مقدس دفن نمودند .

### گفتار در ذکر مجملی از احوال [۱۱۵۹ الف] مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله میرزا خلیل الله

الحق جمال حال آن دستور پسندیده افعال به حلیه انواع مکارم اخلاق و اصناف محاسن شیم مانند وفور کرم و سخاوت و اصابت رای و تدبیر و انشراح صدر محلی و آراسته بود و در تمشیت مهم وزارت [ و ] رواج و رونق ملک چون آصف برخیا آثار ید بیضا می نمود و در محافظت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بسته بود . آباء و اجداد آن آصف مقام درسلک اشراف و اعیان «بها باد» من اعمال قصبه بافق انتظام داشته اند . در زمانی که ایالت خطه یزد به علی قلی خان شاملو متعلق بود به بلده یزد آمده از جمله منشیان مومی - الیه گردید ، رفته رفته به دستگیری استعداد و قابلیت بلکه به محض عنایت حضرت احدیت جل عظمته بر مدارج اعتبار ترقی نموده تصدی **مجوسیان** حسب الرقم خاقان گیتی ستان باو رجوع گردید . و در سنه اربع و ثلاثین و الف هجریه النبویه علیه الف الف الثنا والتحیه که طوطی نطق مولانا حسن علی یزدی در این باب گویا گردیده بر صفحات روزگار به یادگار گذاشت که : « کعبه یزد را خلیل آمد » ( ۱۰۳۴ ) . پادشاه زمان اختیار ملک و مال خصوصاً منصب جلیل المرتبه وزارت و کر کراقی [۱۱۵۹ ب] و تصدی خالصه و حکومت مجوسیان و مهم استیفای دارالعباده یزد بر رای صواب نمای و فکر مشکل گشایش باز گذاشت ، و آن جناب با وجود جلالت قدر و تقاض حکم نسبت به ارباب علم و فضیلت در غایت تواضع و تملق بود ، و در تعظیم و اجلال سادات و اصحاب کمال بسیار مبالغه می فرمود ، و در رفاه حال رعایا و

زیردستان غایت سعی می نمود و مضمون این ابیات مطرح نظر داشته در آزار خلائق  
اجتناب تمام لازم می دانست ، مثنوی :

عمر به خشنودی دلها گذار

تا ز تو خشنود شود کردگار

۵

راحت مردم طلب ، آزار چیست

جز خجلی حاصل این کار چیست

روز قیامت که بود داوری

شرم نداری که چه عذر آوری ؟

لاجرم از رشحات سحاب عدالتش غنچه آمال طبقات اهالی در چمن فرح

بشکفت و از زلال مکرمتش نهال امانی کافه بر ایا در گلزار روزگار نشو و نما پذیرفت ،

۱۰

شعر:

بعد بسی گردش چرخ آزمای

ار شده ، آوازه عدلش به جای

مشهورست که در ایام وزارت آن جناب گبری بی دین دست خیانت به مال

شخصی دراز کرده صاحب آنرا به زخم کاردی مجروح ساخته بود . داوری به خدمت

۱۵

دستور عدالت آیین آوردند. [۱۶۰ الف] چون تقصیر دزد به درجه ثبوت رسید شحنة

سیاست وزیر به تنبیه او امر فرمود . در وقتی که موکلان سیاست به تازیانه تأدیب

گبر صاحب تقصیر را زدن گرفتند و عدد آن از سه به چهار نرسیده بود کلاه خواری<sup>۱</sup>

از سر مجرم بر زمین افتاد . دستور مرحمت شعار از روی شفقت که جیلی ذات

ملکی ملکاتش بود به ملازمی امر فرموده گفت که کلاه بر سر آن ملعون بگذار که

۲۰

چون هوادر غایت برودت است مبادا سرما در روی اثر کند و آزار یابد. بالجمله باین

خلق و مرحمت و مردی و مروت قریب هشت نه سال در آن خطه فردوس نما که

سخن سنجان بلاغت انتما در صفت شهر و مجاوران آنجا فرموده اند ، نظم :



شهری چو بهشت از نکوئی

چون باغ ارم به تازه روئی

مردم آن جمله فرشته سرشت

خوش دل و خوش خوی چو اهل بهشت

در کمال عدالت به دلجوئی عجزه و رعایا پرداخت و چون وقت اجل موعود در رسید  
مرغ روحش به بودن قفس بدن دلگیر گشته روی تسلیم و رضا به فردوس اعلی  
نهاد، شهر :

اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای

به صبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدای

محل سکنی آن آصف صفات درین دار ملال خانه ایست در «محلّه گلشن» که  
[۱۶۰ب] معمار همتش به عمارت آن کمال سعی نموده. و از آن جناب عمارات بسیار  
مانده، از آن جمله «باغ چشمه محلّه خیر آباد» و «بازار تازیان» است.

### ذکر وزارت میرزاشاه طاهر در خطه یزد

مشارالیه از اشراف و اعیان ولایت خراسان بوده در زمان دولت و جهانبانی  
اعلی حضرت فریدون حشمت خاقان جنت آشیان سلطان شاه صفی بهادر خان به -  
وزارت یزد سرافراز گردیده بدان ملک شتافت و چون گوش سخن شنو نداشت به -  
غور عجزه و مساکین و زیردستان نمی رسید و تند خوئی و درشتگوئی پیشنهاد همت  
نموده سخنانش به آزار و ایدای مردم موقوف بود، شهر :

راحت مردم طلب آزار چیست

جز خجلی حاصل این کار چیست

تا آنکه حقیق سلوک ناستوده آن وزیر پر خاشجوی<sup>۱</sup> بر پیشگاه ضمیر منیر  
پادشاه عدالت آیین روشن گشت و پرتو شعور خاقان جهان بر خصوصیات عمل و  
کماهی احوال او تافت، لاجرم رقم عزل بر صفحات احوالش کشید.

### گفتار در ذکر وزارت دستور عدالت آیین میرزا معین [۱۶۰ الف] در بلاد جنت قرین یزد

- آن جناب به علو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان امتیازی تمام داشت و به امیر ابوالمعالی واقعه نویس و وزیر قورچیان نسبت قرابت قریبه درست می نمود. بعد از عزل شاه طاهر منظور نظر عنایت خاقان عالی منزلات کیوان رفعت سلطان شاه صفی بهادر خان شده رایت وزارت خطه خلد آباد یزد بر افراشت و الحق آن وزیر خجسته سیما به وفور خرد و کمال فهم و صفای ذهن و حسن تدبیر معروف و مشهور و جوهر ملاطفت و مراقبت بر صفحات حالش ظاهر و لایح و روشنی رفق و مدارا از سخنان وی باهر و واضح بود. هر سخن که از مطلع طبع او سر زدی مقطعش نیز به لطف ادا نمودی و اگر در فاتحه کلام از سر غیرت بکلمه هیبت افتتاح نمودی خاتمه مقالش از روی توجه و دلجویی بودی. حاصل که سخن او بر قاعده لطف و خشم و حلم و قهر بود و طریق بستن و گشادن و گرفتن و دادن مرعی می داشت. لاجرم ناموس ملک داری و شکوه وزارت و حکومت داشت و مجموع اکابر و اهالی آن ولایت به دیدار وی شادی کردند و به ملاقاتش منبسط گشته عجزه و زیردستان مرفه و آسوده بودند. [۱۶۱ ب] او نیز در ایام وزارت در تشیید مبانی و نیکو کاری دادرعیت پروری بداد و بر صفحات روزگار نام نیک و ذکر جمیل یادگار گذاشت، شهر:

دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو

چو زین دو در گذری «کل من علیها فان»

- ۲۰ مباش در پی آزار و کار خلق بر آر

کزین دو کار بیابی سعادت دو جهان

تبیین این مقال را طوطی کلك وقایع نگار بدین منوال بر صفحه حال می نگارد که به سببی از اسباب که شرح آن مناسب تحریر سیاق تاریخ نیست در سنه تسع و خمسين و الف که مرحمت و غفران پناه الواصل الی رحمة الله میرزا محمد

شفیع خلف زبده الاماثل والاقران حاجی محمد تقی از سفر هندوستان به بلده یزد که محل توطن او بود مراجعت نمود فیما بین وزیر و آن جناب غبار نقاری ارتفاع یافت. میرزا محمد شفیع به اردوی معلی رفته دست عمت گشاد و به دانه درم و دینار مرغ دل امرا و ارکان دولت را صید نموده متصدی امر وزارت گردید. میرزا معین به صد حسرت دل از حکومت برداشته به اصفهان شتافت و بنا بر غیرت [۱۶۲ الف] و حمیت لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدنش تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات آن خجسته صفات گشته مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد.

### ذکر عمارات وزیر نیکو نهاد در ولایت یزد

در اوایل وزارت به سرچشمه کثنویه حومه مهندس طبع او طرح باغی انداخته عمارات دلنشین ساخت، و بعد از عزل وزیر باغ مذکور به تصرف شرعی رفعت و معانی پناه زایر بیت الله الحرام میرزا محمد امین در آمد. و نیز در حوالی علیاباد اجرای قناتی نموده طرح باغات انداخت و موسوم ساخت به معیناباد، و بعد از فوت دستور سعادت انتما مزرعه مزبوره که در کمال خرابی بود به بیع لازم به سرکار و کیل عالی حضرت رفیع منزلات و الاربتت سیادت منقبت میرزا هدایت الله انتقال یافت و بقدر آبادانی به هم رسانیده به هدایت آباد اشتهار یافت.

بر ضمایر مستمعان احوال سلف مخفی نماناد که هر چند بعد از عزل میرزا معین مرحمت پناه میرزا محمد شفیع بر مسند وزارت یزد تمکن یافته مدتی در آن خطه کامروا بود، لیکن در حین تحریر خصوصیات احوال آن جناب در پرده خفامحجوب بود، لهذا خامه فصاحت بیان [۱۶۲ ب] بند خاموشی بر زبان گذاشته در بیان آن گویا نگردید.

گفتار در ذکر مجملی از آثار وزارت و اقبال پناهی  
 نتیجه الاعظام والاهالی صفی قلی بیک خلف ارشد  
 مقرب الحضرت الخاقانی شمس محمد علی بیکا ناظر  
 بیوتات سرکار خاصه شریفه

- ۵ چون قلم تقدیر بر لوح قضا رقم وزارت به اسم آن حضرت نگاشته گردانیده بود لاجرم به الهامات هاتف غیبی خاقان خلد آشیان صاحب قرانی بر زبان گوهر-  
 فشانی فرمود که لایق وزارت و حکومت خطه جنت مرتبت یزد اوست که ذاتی پاک  
 و نسبی پاکیزه دارد و بی شک در افتتاح ابواب عدالت و عاطفت نسبت بر رعیت  
 اقتدا به والد غفران پناه خود خواهد کرد و تتبع آثار ستوده و رسوم پسندیده او  
 نموده عدالت موروثی با مفاخرت مکتسبی جمع ساخته اهالی آن دیار را در سایه  
 رعایت آسوده خواهد داشت و لمعه فرّ یزدانی که در جبین مبین او لامع است  
 برین معنی دلیلی قاطع و حجتی ساطع است و هیچ صاحب نظر بر آن انکار ندارد ،  
 شهر :

بر حشمت سلیمان آن کس که شک نماید

- ۱۵ بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی  
 و الحق آن حضرت وزیر بود رعیت پرور و مرحمت گستر که رای عالم-  
 آرایش [ ۱۶۳ الف ] شمع شبستان مملکت بودی و فکر صواب اندیشش به بیک تأمل  
 هزار عقده مشکل بر گشودی و کشتی دریای فتنه را حلیم گران سنگ او در گرداب  
 اضطراب ساکن ساختی ، نظام :

- ۲۰ ز عدلش چون رخ خوبان مهوش  
 به یکجا جمع گشته آب و آتش  
 و آن وزیر معدلت آیین که ، شهر :  
 صورت او جامه مجد و سعادت را طراز  
 معنی او خاتم اقبال و دولت را نگیر

در اول بهار سنهٔ اربع و ستین و الف موافق یونت ئیل ترکی که جمشید گردون  
سریر خورشید از شرفسرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول بر منازل حمل  
انداخت و سلطان بهار با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف حدایق و بساتین را  
مخیم نزول ساخت، شعر :

چهار سوی چمن لشکر بهار گرفت

بنفشه رنگ و سمن بوی و گلنگار گرفت

صبا نقاب ریاحین مشک بیز گشاد

درخت مروحهٔ شاخ سیم بار گرفت

به آن بلدهٔ فردوس مانند خرامید و بساط امن و امان بر روی روزگار صغار و کبار  
گشوده به دانهٔ درم و دینار و خلق و احسان مرغ دل همگنان را در دام در آورد،  
بیت :

به روزگار همایون او محقق شد که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق

وزیر نیکو ضمیر همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع [۱۶۳ ب] و

اصحاب فضل بر لوح خاطر می نگاشت و چون به شرب شراب روح افزا و مصاحبت

ماهرویان ناهید سیما شغف تمام داشت در باغات روح افزا و قصور بهشت بنا

جشنها می آراست که زهرهٔ رامشگر از نظارهٔ آن ساز حیرت نواخته به ادای این

نوا مترنم می گشت، شعر :

این چه بزمست مگر گلشن کامست اینجا

خضر در آرزوی جرعهٔ جامست اینجا

نغمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز

گردش ساغر انعام مدامست اینجا

نعمت آماده و اسباب طرب جمع شده<sup>۱</sup>

مجلس خاص و طربخانهٔ عامست اینجا

۱- نسخهٔ موزهٔ بریتانیا: طرب افزا شب و روز؛ تصحیح از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد جامع

و چون مجلس کمرانی و اوقات زندگانی را بی روح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت هر صبح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی، و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار به گردش در آمدی از دست خوبر و بیان دیدار جام باده غمگسار در کشیدی. چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی به انحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق [۱۶۴ الف] هر چند در معالجه سعی نمودند به جایی نرسید و بنا بر هدایت الهی لسان حال به فحوای این مقال که،

بیت :

۱۰ سپیده دم که شدم محرم سرای سرور

شنیدم آیه «توبوا الی الله» از لب حور

مترنم گشته آن آصف حشمت آیین به عزمی درست و نیتی صافی صادق از تمامی منکرات و معاصی توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان می افزود، با وجود این حال از غایت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف شهر و قصبات سیر می فرمود. چون در «بقعه صفویه» که معمار همت آن حضرت ۱۵ در قریه تفت به جهت مدفن خود ساخته بود منزل نمود بر زبان آورد که، مصراع :

در منزل خوب جا گرفتیم

به حسب اتفاق شدت مرض در همان روز به مرتبه ای انجامید که حرکت از آن مکان متعذر بود. ناچار چند روزی در آنجا گذرانیده در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنه ست و ستین بعد الف مطابق پیچی نایل از عالم محنت انجام طبل رحیل کوفته ۲۰ به ریاض قدس خرامید و در همان بقعه مدفون گردید، شهر :

آسمان با سینه پر آتش و پشته دوتاه

شد به پایهای گریان بر سر آصف پناه

از جمله عمارات آن دستور ستوده خصال بقعه مزبورست موسوم به «بقعه

صفویه» واقعه در تفت که املاک و رقبات و بازارچه نو مشهور را بر آن وقف نموده و خانه واقع در «محلّه میرچقماق» که در حالت اقتدار و اختیار در آنجا سکنی داشت و کاروانسرای «میدان محلّه میرچقماق» نیز از بناهای آن حضرت است. و این چند بیت در سلك منظوماتش انتظام دارد، **نظم** :

گذشت از چاره کارم، عقده بس مشکلی دارم

گریبانی به دست نوجوان جاهلی دارم

تغافل برده از حد شوخ چشم من نمی داند

که من هم در تلافیها نگاه غافلی دارم

نوآموز وفا طفلی حریص صید دل شوخی

بدنبال من افتادست پندارد دلی دارم

### وله

دشت را از خون مه گلگون سوارم رنگ کرد

بر رم آهو بیابان را ز شوخی تنگ کرد

[۱۶۴ب] گفتار در بیان وصول میرزا جعفر به خطه یزد به امر

وزارت و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث

لیل و نهار که در آن اوان روی داد

[در] زمزمه این احوال طوطی کلك بیان ندای این مقال بگوش هوش ارباب جاه

و جلال می رساند که در اواخر سنه ست و ستین و الف موافق بیچی نیل طومار اعمال

دستور عالی مقدار و زبده وزرای نیکو شعار **صفی قلی بیک** به بند «کل نفس ذائقة -

الموت» رسیده نفس شریف او دعوت «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را اجابت نمود

وازین نشیمن به گلشن عدن انتقال فرمود. **میرزا جعفر** که در آن وقت به سببی از

اسباب و بد سلوکی از شکوه و شکایت ساکنان لاهیجان از وزارت آنجا معزول

گردیده در کمال ناکامی در اردوی معلی بی سر و سامان می گشت، اما شب و روز

در خیال منصب و استقلال می بود و گوش هوش به پنبه غنلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود ناگاه به اراده پادشاه بی انباز کو کب طالعش که روی به حضیض نکبت آورده بود درخشیدن آغاز نهاد و آفتاب اقبالش که به سرحد ادبار رسیده بود از صیقل توجه وزیر اعظم نورانی گشته به منصب جلیل القدر وزارت خطه فردوس نمای یزد معزز و منظور عنایت و شفقت خاقان [۱۶۵ الف] ۵ جهان گردیده قامت او به خلاع فاخره آراسته شد، و دروقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی می پیمود به آن خطه خرامیده برمسند تمکن و استقلال قرار گرفت. اگر چه به علوهمت و سمو رتبت اتصاف داشت و در سلك اشراف ولایت قزوین منتظم و به واسطه انتساب به اولاد **میر جعفر قزوینی** رایت مفاخرت می افراشت و به جودت طبع و مهارت در نظم و نثر و اشعار فارسی و ترکی معروف ۱۰ و مشهور بود و پیشنهاد همتش آن بود که درفضای خواطر سادات و علما تخم لطف و احسان بکارد اما از حسن خلق بی بهره بود و جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود. اشراف واعیان که به ملازمتش می رفتند بی شایبه انتظار هیچکس را بار نمی داد و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند «در بند» در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی ۱۵ کسی را مجال دخول نبود، و اکثر ملاقات نا کرده باز گذشتندی. هر چند زمانه ندای این ترانه به گوشش می رسانید به سمع رضا اصغاء نمی نمود، **نظم:**

درین دار مکافات آنکه بد کرد

نه باجان کسان، با جان خود کرد

۲۰ اگر خواهی نکو باشی نکو باش

همیشه راستگوی و راست خوباش

[۱۶۵ ب] و هاتف غیبی ندای این معانی در می داد، **شعر:**

فرستی یافته ای خیز و غنیمت دارش

دولتی رو بتو آورد ز کف مگذارش

در همان روز اول خاطر مردم از او متنفر گشت و اجامره و او باش پای



جسارت پیش نهاده دست شجاعت گشادند و گردن از فرمان او پیچیده سر به شورش و فساد بر آوردند و هر روز در قریه ای و هر شب در محله ای کوس مخالفت او می نواختند . وزیر ناتدبیر تند خویی و درشت گویی با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرده دست ظلم دراز کرد و به حرص مال دهن آزر گشاد ، **نظم :**

ره مردمی نزد او خوار شد

دلش بنده گنج و دینار شد

و چندانکه نیک خواهان از راه نصیحت به او عرضه داشت می نمودند که ، **شعر :**

با هیچکس ز خلق جهان دشمنی مکن

تا بر مراد دوست رود روزگار تو

۱۰ نمی شنید ، تا آنکه خاطر خاص و عام به کلی از او متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او بر گشت و چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که وزیر ناخوش حرکات طبل ظلم در زیر گلیم ستم می زند و تا فرصت یافته مافی-الضمیر خود به عمل می آورد و بر سادات و اکابر و اهالی به حکم و جوب دفع ظلم که به شرع ثابت شده ضرورت گشت [۱۶۶ الف] که در تدبیر کار او سعی نمایند و

۱۵ پیش از آنکه اختیار نماید بدانچه توانند قیام نمایند و چون همت بلند ایشان رخصت نمی داد که بیش از آن از وزیر تعدی کشند چه او بنیاد کار بر حيله و نفاق که منشأ آن ظلم و زیادتی بود نهاده و تمام راهها را به مستحفظان شوارع و ملازمان اعتمادی خود سپرده که احدی نتواند به طرف اردوی معلی رفت ، به حسب اتفاق وقتی بود که خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی در آمده شدت سرما نصاب کمال داشت و روز بروز می افزود و در آن سال فصل شتا از معهود دیگر سالها لشکر برد بر اطراف و اقطار بلاد و امصار دست به غارت بنات نبات گشاده از برودت تقصیر نمی کرد و آفتاب عالمتاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری

۲۰